

تحلیل اجتماعی راهپیمایی ۲۲ بهمن

بازآفرینی معنای انقلاب

هر جامعه‌ای، برای حفظ تداوم تاریخی و خاطره جمعی خود، نیازمند نوعی بازآفرینی نمادین است. انسان بدون آیین، جامعه بدون حافظه است، زیرا آیین‌ها همان سازوکارهایی هستند که گذشته را به حال متصل و معنا را در دل تکرار احیا می‌کنند. از دید مردم‌شناسان، هیچ جامعه‌ای بدون مناسک پایدار نمی‌ماند، زیرا مناسک، نوعی زبان مشترکند؛ زبانی که اعضای جامعه از طریق آن با یکدیگر سخن می‌گویند، احساس تعلق را بازتولید می‌کنند و هویت خود را بازمی‌آفرینند.

آرنولد وان جنپ، مردم‌شناس هلندی در اوایل قرن بیستم مفهوم «مناسک گذار» (Rite of Passage) را برای توضیح همین کارکرد طرح کرد.او معتقد بود فرد با جامعه در مسیر زندگی، از مراحل متعددی عبور می‌کند و این عبورها نیازمند آیین‌هایی است که شکل نمادین تولد دوباره را دارند. ویکتور ترنر بعدها با بسط این نظریه، به مرحله پایانی این مناسک را «انسجام» نامید؛ به معنای بازگشت به جامعه با هویت و پیوندی تازه.

در جامعه مدرن هم این مناسک شکل‌های تازه می‌یابند. راهپیمایی‌ها، جشن‌های ملی و حرکت‌های جمعی، صورت‌های معاصر همان آیین‌های کهن هستند. درباره ایران، راهپیمایی ۲۲ بهمن صرفاً یک رویداد سیاسی نیست، بلکه تداوم یک سنت انسان‌شناسانه است؛ آیینی که سال به سال ما را از حافظه تاریخی‌مان آگاه و معنای جمعی‌بودن را احیا می‌کند. ارزش آن دقیقاً در این تکرار است؛ تکراری که حامل تحول است، نه ایستایی. اگر راهپیمایی ۲۲ بهمن را فقط به مثابه یادبود انقلاب ببینیم، از درک لایه‌های عمیق‌تر آن غافل مانده‌ایم. این رخداد، در سطح نمادین، بیانگر همان «عبور از بحران» و «بازسازی انسجام» است که ترنر از آن سخن می‌گفت. جامعه ایرانی، در هر مقطع زمانی، از بحران‌هایی عبور می‌کند – اقتصادی، فرهنگی، سیاسی یا نسلی – اما درست در میانه این تنش‌ها، آیینی ملی فرا می‌رسد که ضعف انسجام را ترمیم می‌کند. این بازنمایی، خود نوعی درمان جمعی است.

■ **۲۲ بهمن؛ بازسازی روح جمعی**

در جامعه‌شناسی آیین‌ها گفته می‌شود آیین نه فقط تکرار یک رفتار، بلکه بازسازی معناست. هیچ آیینی «بی‌تغییر» باقی نمی‌ماند، زیرا جامعه‌ای که آن را اجرا می‌کند، خود در حال تحول است. از همین رو است که راهپیمایی ۲۲ بهمن، هرچند از نظر شکلی تکرار می‌شود اما از نظر معنایی هر سال در نقطه‌ای دیگر از تاریخ ایران ایستاده است. تکرار، در واقع، بستر فهم تغییر است. درست مانند تکرار فصول که به ما امکان درک گذر زمان و رشد را می‌دهد.

از این منظر، پس از حوادث و بحران‌های اجتماعی سال‌های اخیر، مخصوصاً آنچه در دی‌ماه امسال شاهد بودیم، حضور مردم در ۲۲ بهمن صرفاً بازگشت به خیابان نیست، بلکه نوعی بازسازی روح جمعی است؛ شکلی از ترمیم اجتماعی در قالب مشارکت نمادین. وقتی انسانی با باور به ضرورت حضور، قدم در چنین آیینی می‌گذارد، در واقع در یک فرآیند گذار شرکت می‌کند؛ گذار از اضطراب به اطمینان، از انفعال به کنش. ویکتور ترنر در توصیف مرحله «لیمینال» یا «میان‌مرحله‌ای» می‌گوید: در این وضعیت، مرزهای معمولی جامعه سست می‌شود و افراد، خود را به طور برابر در تجربه‌ای مشترک می‌یابند.

همین کیفیت را در خیابان‌های پرجمعیت ۲۲ بهمن می‌توان مشاهده کرد، جایی که تفاوت‌های طبقاتی، قومی یا سلیقه‌ای، موقتاً رنگ می‌یازد و جای خود را به حس مشترک «ما» می‌دهد. این حس، جوهر انسجام اجتماعی است.

در واقع، هر انقلاب یا نظام اجتماعی برای استمرار معنا نیازمند بازنمایی نمادین است. انقلاب بدون آیین، بتدریج در خطر مها محو می‌شود. آیین‌ها نه فقط گذشته را زنده می‌کنند، بلکه آن را هر بار از نو تفسیر می‌کنند. در تجربه ایرانی، ۲۲ بهمن همان نقطه‌ای است که «گذشته» در «حال» تنفس می‌کند. مردم به خیابان می‌آیند تا واقعه انقلاب را در بدن جمعی خویش تکرار کنند. این تکرار، نوعی روایت بدنی است از تاریخ؛ روایتی که کلمات قادر به جایگزینی‌اش نیستند.

اما چرا این آیین همچنان مجاز دارد؟ آیا جامعه‌ای که با مسائل روزمره و چالش‌های نوین روبه‌رو است، هنوز نیازی به چنین نمادهایی دارد؟ پاسخ مثبت است، زیرا جامعه بدون نما، نمی‌تواند از بحران عبور کند. جامعه‌ای که فقط در سطح منافع و محاسبات فردی بماند، از درون تجزیه می‌شود. آیین‌ها به ما یادآور می‌شوند چیزی فراتر از فرد وجود دارد؛ یک «کل» که ما را در خود جمع می‌کند. آن کل، همان ملت است، با حافظه، آرمان و سرنوشت مشترکش.

از این زاویه، ۲۲ بهمن تنها تجلیل از گذشته نیست، بلکه تمرین هویت جمعی است. در این مراسم، جامعه ایران بار دیگر ساختار «ما» را بازسازی می‌کند. حتی برای نسلی که انقلاب را به چشم دیده‌اند، راهپیمایی می‌تواند تجربه‌ای انتقالی باشد؛ تجربه آموختن اینکه تعلق ملی نه در خاطره، بلکه در عمل شکل می‌گیرد. وقتی نوجوانی که کنار والدینش در این مسیر گام برمی‌دارد، بیش از هر سخنرانی یا درس تاریخ، در دل یک «آیین تشریف» اجتماعی قرار گرفته است؛ ورود به حلقه اجتماعی‌ای که نمایش ایران است. در دوران مدرن، مشارکت سیاسی غالباً در قالب‌های نهادهی مانند انتخابات یا احزاب تعریف می‌شود اما مشارکت اجتماعی – آن حس زینسته عضویت در یک کل تاریخی – از دل آیین‌ها برمی‌آید. همان‌طور که دور کیم می‌گفت، جامعه خود را از طریق آیین‌ها می‌شناسد. راهپیمایی ۲۲ بهمن نیز نمونه‌ای از «وجدان جمعی در عمل» است؛ لحظه‌ای که ملت از حالت پراکندگی روزمره خارج می‌شود و در یک تصویر مشترک از خود متجلی می‌شود.

این تصویر، از نظر جامعه‌شناختی، کارکردی بازدارنده در برابر فرسایش اجتماعی دارد. در شرایطی که رسانه‌ها اغلب بر شکاف‌ها و نارضایتی‌ها تأکید می‌کنند، یک آیین جمعی می‌تواند میدان تازهای برای دیدن «امکان همبستگی» فراهم آورد. حضور مردم، حتی اگر انگیزه‌های متنوعی داشته باشد، مانند تعلق نوعی توافق ضمنی بر ادامه زیست جمعی است. این همان مرحله «انسجام» در مراتب ترنر است: بازگشت به همبستگی پس از بحران. در تحلیل تاریخی، جامعه ایرانی بارها از این مسیر گذار کرده است. از انقلاب مشروطه تا نهضت ملی شدن نفت و سپس انقلاب اسلامی، هر مرحله بحرانی، در نهایت با آیینی از انسجام همراه بوده است؛ از شادی‌های مردمی تا سوگواری‌های مشترک. کل این پویایی، ویژگی فرهنگ ایرانی است و در واقع تبدیل رنج جمعی به معناست. در این سنت، هیچ رخداد اجتماعی بدون شکل آیینی دوام نمی‌آورد، چون آیین، تبدیل درد به درک است و همین فرآیند، ملت را زنده نگه می‌دارد.

راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال نیز می‌تواند در همین چارچوب فهم‌شود؛ بازسازی نمادین انسجام پس از دورهای از بحران. حضور مردم، حتی در ساده‌ترین شکلیش، اعلام تداوم هویت مشترک است. در این حرکت، جامعه‌ای بلوغ خود را نشان می‌دهد؛ بلوغی که در آن، نقد و تعلق کنار هم می‌تشنیند. مردم می‌توانند از وضعیت‌ها انتقاد کنند اما در عین حال، بر پیوند با کل تاریخی خود تأکید ورزند.

در نهایت باید گفت جوهره راهپیمایی ۲۲ بهمن، برقراری گفت‌وگویی میان دین، ملیت و مدرنیته تازهای است و برخلاف تصور سطحی، این آیین نه تقلیل به مدرنیته، بلکه گونه‌ای از انطباق فرهنگی است؛ مدرن در شکل، سنتی در معنا. جامعه‌ای که می‌تواند آیین‌های خود را در قالب‌های مدرن بازسازی کند، در حقیقت زنده است. مرگ فرهنگی، زمانی رخ می‌دهد که جامعه از خلق صورت‌های تازه برای بیان هویت خود بازماند و ایران، با استمرار این آیین، هنوز توان بازآفرینی دارد.

■ **فرجام سخن**

در نگاه نهایی، راهپیمایی ۲۲ بهمن را باید نه صرفاً یک رخداد سیاسی، بلکه یک «فرآیند معنایی» دانست. فرآیندی که جامعه ایرانی از طریق آن، خود را از بحران به انسجام منتقل می‌کند. در این روز، خاطره تاریخی و تجربه زیسته مردم درهم می‌آمیزد تا نماد تداوم ملت کبیرد. همان‌گونه که وان جنپ و ترنر توضیح داده‌اند، هر گذار با مرحله‌ای از آشفتگی همراه است اما آنچه بقا می‌یابد، توان آیینی جامعه برای ترمیم خویش است.

۲۲ بهمن، در معنای عمیقش، جشن بلوغ اجتماعی ایرانیان است. هر بار که این آیین تکرار می‌شود، جامعه به سطح تازه‌ای از خودآگاهی گام می‌گذارد. تکرار، در اینجا یادآور ای‌های قرآنی است که بارها می‌پرسد: «فَبَآیَ آلَءِ رَبِّکُمَا تَذَکِّبَانِ»؛ یعنی تکراری برای یادآوری نعمت‌ها، نه برای خستگی. این یادآوری، خود نوعی عبادت جمعی است. در جهان پراشوب امروز که ملت‌ها از فقدان معنا و انسجام رنج می‌برند، چنین آیین‌های سرمایه‌ای بی‌دیدند. راهپیمایی ۲۲ بهمن، بیش از هر چیز، بیانی است از بلوغ سیاسی و فرهنگی جامعه‌ای که هنوز توان جمع شدن، هم‌سخن شدن و بازسازی امید را دارد. این همان معنای راستین انقلاب است: تداوم توان عبور و آغاز دوباره.



پروژه اپستین؛ اعتراف ناخواسته تمدن غرب به بی‌اخلاقی

حراج انسانیت

می‌تواند سال‌ها در قلب قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای غرب لانه کند، بدون آنکه ساختارهای مدعی «آزادی»، «حقوق بشر» و «شفافیت» آن را افشا کنند؟ اینجا دیگر سخن از یک فرد نیست، سخن از روح یک

انسان و جهان به سوخت پروژه قدرت.

در این چارچوب، اپستین نه یک «استثنا»، بلکه یک داستان کاملاً فاوستی است؛ انسانی با دسترسی به شبکه‌های مالی و سیاسی جهانی که بدن کودکان و نوجوانان را تبدیل به کالایی در بازار لذت می‌کند و در عوض، از نوعی مصونیت سیاسی و حقوقی بهره‌مند می‌شود. آنچه او فروخته، فقط بدن قربانیانش نیست، روح خودش را نیز در این معامله با «قدرت» و «نفوذ» به حراج گذاشته و ساختارهایی که او را تحمل و تغذیه کردند نیز کمابیش در همین معامله شریکند.

پرونده اپستین در این چارچوب، دیگر حادثه‌ای اتفاقی نیست، بلکه نمونه‌ای عینی از انسانی است که در منطق فاوستی رشد کرده؛ انسانی که بدن دیگران، بویژه ضعیف‌ترین‌ها را ماده خام لذت خود می‌بیند و روابط قدرت را سپری برای مصون ماندن از پیامدهای اخلاقی و حقوقی اعمالش قرار می‌دهد. به بیان دیگر، اپستین نه یک «استثنا»، بلکه بخشی از واقعیت نهفته در دل تمدن مدرن غربی است.

مفهوم «نسان فاوستی» تصویری از بشری است که در عطف بی‌پایان قدرت و لذت، حاضر به معامله با هر نیرویی می‌شود. این استعاره در دنیای مدرن، معنایی تمدنی پیدا کرده است؛ تمدنی که پیشرفت تکنیکی و سلطه اقتصادی را معیار برتری می‌داند و برای گسترش نفوذ خود، مرزهای اخلاقی را نسبی می‌کند. اپستین را می‌توان تجسم فردی این روحیه دانست؛ انسانی با دسترسی به شبکه‌های جهانی که از روابط قدرت برای مصونیت بهره می‌گیرد. در این چارچوب، مساله فقط انحراف اخلاقی یک فرد نیست، بلکه فرهنگی است که میل به تسلط را تشویق می‌کند و موفقیت را با میزان نفوذ و ثروت می‌سنجد. انسان فاوستی در نهایت با خلّایی مواجه می‌شود که با هیچ قدرتی پر نمی‌شود و همین خلّا او را به سوی افراط‌های بیشتر سوق می‌دهد. پرسش این است: آیا این مسیر، سرانجامی جز فرسایش معنای انسان و سقوط اخلاقی خواهد داشت؟

■ **اومانیسیم یا اصالت نفس اماره؟**

یکی از مهم‌ترین ادعاهای تمدن غرب مدرن، اومانیسیم است؛ مکتبی که با کنار گذاشتن خداوند و امر قدسی، انسان را محور و معیار همه چیز معرفی می‌کند. در ظاهر، این یعنی دفاع از کرامت انسان، عقلانیت، آزادی و خودآیینی اما وقتی خدا، معنویت و هر مرجع متعالی کنار گذاشته می‌شود، «انسان» دقیقاً به چه معناست؟ انسانی که قرار است معیار همه چیز باشد، کدام بعدش محور شده است: عقل اخلاقی یا نفس شهوانی و میل به سلطه؟ اومانیسیم در عمل، به «صالت نفس اماره» تبدیل شده است؛ یعنی تقدیس میل، خواست و لذت انسان، بدون آنکه معیاری برتر برای مهار و هدایت آن وجود داشته باشد. وقتی خدا و امر قدسی به حاشیه رانده می‌شود، مرز نهایی «حق» و «باطل» به فرار داده‌ای انسانی سپرده می‌شود؛ قراردادهایی که خود تحت نفوذ قدرت، ثروت و منافع گروه‌های مسلط شکل می‌گیرد. در چنین فضایی، اگر ثروت و رسانه و قدرت در اختیار داشته باشی، می‌توانی حتی تعریف «نسان» و «آزادی» و «حق» را هم به نفع خود بازنویسی کنی. پرونده اپستین از این منظر، یک نشانه تکان دهنده است؛ انسانی که در ظاهر، در جهان سکولار و اومانیزستی زندگی می‌کند اما در باطن، نفس خود را خدا کرده است. کودک، کرامت انسانی، حیا، خانواده و عدالت، همه به عواملی فرعی تبدیل می‌شوند که اگر مانع لذت و قدرت شدند، باید دور زده شوند. اینجا دیگر اومانیسیم از دفاع از «انسان» عبور کرده و به دفاع از «نفس بی‌مهار» رسیده است.

■ **تمدن مصرف، بدن بی‌حریم و عادی‌سازی فساد**

برای فهم عمق ماجرا باید به فرهنگی نگاه کنیم که بدن را به مهم‌ترین سرمایه هویتی انسان تبدیل کرده است. در بخش مهمی از فرهنگ رسانه‌ای و سرگرمی غرب، بدن – بویژه بدن زن – هم‌زمان ابزار تبلیغ، کالای مصرفی و موضوع خیال‌پردازی جمعی است. صنعت پورنوگرافی، صنعت مد، تبلیغات و حتی بخشی از سینما و موسیقی، از این منطق واحد پیروی می‌کنند: بدن هرچه برای ترن، جذاب‌تر و قابل معامله‌تر و سودآورتر.

ابتدا عریانی و شهوت‌انگیزی به نام آزادی بیان و هنر عادی می‌شود؛ بعد روابط خارج از چارچوب خانواده، با عنوان حق انتخاب فردی، تثبیت می‌شود و کم‌کم هر قید اخلاقی که بخواهد لذت فرد را محدود کند، به عنوان «سرکوب» و «تحمیل سنتی» به حاشیه رانده می‌شود. نتیجه چیست؟ جامعه‌ای که در آن، ثروتمندانی مانند اپستین می‌آموزند بدن دیگران هم می‌تواند «محصول لوکس» باشد؛ کافی است شبکه‌ای از واسطه‌ها، پروازهای اختصاصی، جزایر خصوصی و روابط سیاسی فراهم نشود تا یک بازار سیاه رسمی‌نشده اما واقعی شکل بگیرد.

مساله فقط «فساد جنسی» نیست، بلکه منطق کلی تمدنی است که همه چیز – از طبیعت گرفته تا بدن انسان – را به «منبع» و «ماده خام» برای مصرف و لذت تبدیل کرده است. این همان چیزی است که برخی آن را «مادی‌گرایی ساختاری» نامیده‌اند؛ مادی‌گرایی‌ای که روح، معنا، قدسیت و حیا را به مواعی در برابر «آزادی مصرف» تقلیل می‌دهد.

■ **استثنا یا روایت فشرده تاریخ غرب؟**

آیا آنچه در پرونده اپستین رخ داده، استثنایی بر تاریخ غرب است یا روایتی فشرده از حقیقت پنهان این تاریخ؟ برای پاسخ، کافی است چند سطر از تاریخ استعمار را مرور کنیم: قرن‌ها برده‌داری، تجارت انسان، بهره‌کشی از

گروه اندیشه: آیا ماجراهای پرونده جفری اپستین فقط یک «رسوایی جنسی» است یا شکافی عمیق در پرده تمدنی غرب که برای لحظه‌ای، چهره واقعی پشت ویتترین را نشان داده است؟ پرسش اصلی این است: چگونه چنین فسادِ

■ **از اپستین تا ساختار قدرت**

اپستین یک تبهکار معمولی نبود؛ او در قلب شبکه‌ای از ثروت، سیاست و سرگرمی رفت و آمد داشت، در حالی که متهم اصلی در پرونده‌ای بود که پای ده‌ها دختر نابالغ را وسط می‌کشید. سال‌ها قبل از بازداشت در سال ۲۰۱۹، گزارش‌ها و شهادت‌ها درباره سوءاستفاده او از دختران نوجوان وجود داشت اما روابط پشت‌پرده و نفوذش در میان نخبگان باعث شد سال‌ها از مجازات جدی فرار کند. این واقعیت که کسی با چنین پرونده‌ای می‌تواند در بالاترین سطوح قدرت رفت و آمد کند، سؤال مهمی را پیش می‌کشد: آیا مشکل، «یک هیولای فردی» است یا فرهنگ و ساختاری که برای لذت و قدرت، چشمان خود را بر رنج ضعیف‌ترین‌ها می‌بندد؟

در روایت رسمی تمدن غرب، ما با جامعه‌ای مواجهیم که خود را پرچمدار حقوق بشر، کرامت انسان، آزادی فردی و حاکمیت قانون معرفی می‌کند اما پرونده‌هایی مانند اپستین نشان می‌دهد همین شعارها پوششی می‌شود برای پنهان کردن مناسبات عریان قدرت؛ مناسباتی که در آن بدن انسان، بویژه بدن زنان و کودکان، به کالایی لوکس در بازار لذت ثروتمندان تبدیل می‌شود. در اینجا «آزادی» نه آزادی انسان، بلکه آزادی بی‌قید سرمایه و غریزه است؛ آزادی‌ای که اگر ثروت و نفوذ کافی داشته باشی، حتی می‌توانی قانون را خم کنی و عدالت را معلق نگه داری.

پرونده جفری اپستین اگر صرفاً به عنوان یک انحراف شخصی تحلیل شود، بخش مهمی از حقیقت پنهان می‌ماند. مساله اصلی نه یک فرد، بلکه شبکه‌ای از روابط قدرت، ثروت و نفوذ است که امکان تداوم چنین فسادِی را فراهم می‌کند. اپستین در خلّا عمل نمی‌کرده؛ او در بستری رشد کرده که در آن سرمایه می‌تواند قانون را به تعویق بیندازد و قدرت می‌تواند اخلاق را تعلیق کند. وقتی فردی متهم به سوءاستفاده سازمان‌یافته از کودکان، سال‌ها در حلقه نخبگان سیاسی و اقتصادی رفت و آمد دارد، پرسش از «ظلم نظارتی» به پرسش از «ساختار تمدنی» تبدیل می‌شود. اینجا فساد نه یک حادثه، بلکه نمونه‌ای از شکاف میان ادعاهای حقوق بشری و واقعیت مناسبات قدرت است.

اپستین را می‌توان نماد لحظه‌ای دانست که پشت‌صحنه امپراتوری لذت و سرمایه آشکار شده؛ لحظه‌ای که نشان داد چگونه در غیاب معیارهای متعالی اخلاقی، آزادی می‌تواند به پوششی برای عدم پاسخگویی بدل شود و انسان، به ابزاری در بازی قدرت.

در منطق سرمایه‌سالار مدرن، هر آنچه قابل تبدیل به «ارزش مبادله» باشد، دیر یا زود کالایی می‌شود؛ حتی بدن انسان. پرونده اپستین تنها نمونه‌ای افراطی از روندی است که سال‌ها در لایه‌های فرهنگی و رسانه‌ای غرب عادی‌سازی شده است. از صنعت پورنوگرافی تا تبلیغات و سرگرمی، بدن به ابزاری برای سود و لذت تبدیل و مرزهای اخلاقی به تدریج جابه‌جا شده. در چنین فضایی، فاصله میان «همایش بدن» و «معامله بدن» کاهش می‌یابد. اپستین محصول فرهنگی است که در آن، لذت فردی به ارزش محوری بدل شده و هر قید اخلاقی به عنوان محدودیت آزادی بازتعریف می‌شود. وقتی لذت و سود در رأس هرم ارزش‌ها قرار گیرد، کرامت انسانی بدن به ابزاری قابل چانه‌زنی تبدیل می‌شود. آنچه در این میان به حراج گذاشته می‌شود، فقط جسم قربانیان نیست، بلکه معنای انسان بودن است. پرسش اساسی این است: آیا تمدنی که بدن را به کالای لوکس بدل می‌کند، می‌تواند همچنان مدعی دفاع از کرامت انسان باشد؟

■ **انسان فاوستی؛ از نمایشنامه تا واقعیت**

قرن‌ها پیش کریستوفر مارلو در نمایشنامه دکتر فاستوس، تصویری از انسانی ارائه داد که برای دستیابی به دانش، قدرت و لذت بی‌حد، حاضر است روحش را به شیطان بفروشد. این تصویر بعدها در آثار متفکرانی مانند اسوالد اشپنگلر، به «نسان فاوستی» تعمیم یافت؛ انسانی که شاخصه تمدن غرب مدرن معرفی شد؛ یعنی موجودی بی‌قرار، تشنه تسلط و آماده برای پرداخت هر هزینه‌ای در راه سلطه.

اشپنگلر از «فرهنگ فاوستی» سخن می‌گفت؛ فرهنگی که میل دارد مرزهای جغرافیا، طبیعت و حتی اخلاق را در هم بشکند و جهان را به یک میدان گسترده سلطه و بهره‌برداری تبدیل کند. در این نگاه، انسان غربی مدرن در برابر وعده قدرت تکنیکی، سلطه علمی و پیشرفت اقتصادی، روح خود را واگذار کرده است؛ روحی که می‌توانست معنویت، اخلاق و محدودیت‌های خودخواسته را برای حفظ کرامت انسان به رسمیت بشناسد.

در دکتر فاستوس، قهرمان اصلی، دانشمند درخشان و موفق‌ی است که همه مرزهای متعارف دانش – فلسفه، پزشکی، حقوق و الهیات – را درنوردیده اما قانع نیست؛ او قدرت بیشتر، لذت بیشتر و نوعی تسلط فرانسایی بر جهان می‌خواهد و برای این خواسته، روحش را به شیطان می‌فروشد. این معامله، جوهر استعاره فاوستی است: ترجیح قدرت، لذت و تسلط، بر نجات روح، اخلاق و حدود.

اسپنگلر در «فول غرب»، غرب مدرن را «فرهنگ فاوستی» می‌نامد؛ فرهنگی که «روح» آن میل بی‌پایان به توسعه، تسلط و گسترش است؛ خواه در قالب تسخیر سیاسی، خواه اقتصادی و خواه فنی. در این روایت، غرب خود را در قالب «فتح بی‌پایان» تعریف می‌کند؛ از قطب شمال و جنوب تا اعماق تکنولوژی و داده، و برای این فتح، عملاً پذیرفته هر چیز دیگری – از طبیعت گرفته تا بدن انسان و نهایتاً خود روح انسانی – به «ماده خام» قابل معامله تبدیل شود. تعبیر «بشر فاوستی» که در برابر لذت و قدرت، روحش را به شیطان فروخته، دقیقاً بر همین نقطه انگشت می‌گذارد: بر تبدیل هستی